

ماهنامه طنز و کارتون

گفتگو با سوسن شریعی
درباره پیام‌های دکتر شریعی



گفتگو با محمدرضا عالی‌پسند (آقای هلو)
شاعر اجتماعی و طنزپرداز
حکایت خودکار قرمز و خودکار آبی



درباره شعر و بازیگری با اندیشه فولادوند
چرخنده با پر اید



ویژه‌نامه
نوروز ۱۳۹۲

زنده

شماره ۶۱ و ۶۲ | اسفند ۱۳۹۱ - فروردین ۱۳۹۲ | قیمت: استکان ۵۰۰۰ تومان
(معدل: استکانیک مشت پسته)

زنده باد بهار...

زنده باد ناهار!



گفتگویی جدی درباره یک شوخی

• سوشیاتس شجاعی فرد



همگان است و امکان جستجوی سریع را می‌دهد کفی است یک کلیدواژه بدهید تا ببینید چنین جمله‌ای در آنرا او هست یا نه

واکنش دیگر اعضای خانواده چگونه بود؟ مثلاً همسر دکتر؟ همگی خندیدند. اتفاقاً در بعضی از این پیامک‌ها تیپو زری دیده می‌شود. شده است مائرم شاکتی شود که چه بی‌تربیت با چه لوس. موفق‌ترین این جوک‌ها، آنهایی است که شریعتی را در یک موقعیت یا در روزمرگی قرار می‌دهد و می‌نشانند شریعتی در حال جویمه شدن، در حال بازگشت از خله در حال خیار خوردن، در سفر تایلند و... (اتفاقاً یکی از یادداشت‌های قبلی توجهی که در این مورد و با همین مضمون نوشته شده است با نام «آقا، نویس» را ما در سایت بنیاد فرهنگی شریعتی گذاشته‌ایم. یکی از دانشجویان جامعه‌شناسی دانشگاه تهران نوشته است). این را هم بگویم که البته واکنش خانواده در خلوت خود صرفاً خندیدن نبود. شاید تا وقتی که این جملات در فضای مجازی و اینترنت می‌جرخید می‌شد این گونه تحویل کرد که با فرض اسطوره‌های شدن شریعتی، بخشی از جامعه در حال اسطوره‌شکنی است. ولی وقتی این جملات پیامکی شد و آن هم لسه و آن هم در وضعیتی که می‌دانیم پیامک‌ها قابل کنترل است. این سوال مشروع پیش می‌آید که «کنند» و «هی بسا» و مثلاً «از کجا معلوم» در ادامه همان سنت «تئوری توطئه» صرفاً در حد سوال، بدون اینکه کسی متهم این ماجرا باشد ولی حب بعضی پیامک‌ها هم آنقدر رندانه و ظریف است که از یک ذهن دولتی عبید است!

خانم شریعتی، به نظر شما آیا اینکه شریعتی که یک روز مردم شعار می‌دادند معلم شهید ما، امروز به سوزه جوک‌ها تبدیل شده، یا کمی فراتر سوزه جوک شدن برخی دیگر از بزرگان، ارتباطی با سهیم بودن آن شخص مثلاً دکتر شریعتی در قدرت و حکومت دارد؟

به طور کلی بله. در ناپید حرف شما طنز لبراز ممکن است جهت تخریب یا انتقام‌گیری، شریعتی در یادداشتی درباره طنز به نام «عبرت و حکایتی» در رابطه با روزنامه توفیق به کاربرد اجتماعی و سیاسی طنز در جوامع بسته اشاره می‌کند. وسیله‌ای برای نقد قدرت یا هرگونه اتوریته. یک بستر تاریخی برای ذهن ایرانی نیز قائل می‌شود. جامعه‌ای که هیچ‌وقت نتوانسته شفاف نقد کند، در پس پرده مانده و در نتیجه متوسل شده است به زبان تویه‌لوی طنز. شریعتی در نقول ترازدی و کمندی در یونان قدیم نکته جالبی را تذکر می‌دهد. اینکه در ترازدی‌ها همیشه شاهان، اشرافیت و بزرگان سوزه بودند. برخلاف کمندی که مردم عادی کوچه و بازار را سوزه می‌کرده است. شریعتی به یک انتقام تاریخی-سیاسی اشاره می‌کند. اینکه این بار سوزه اصلی کمندی‌ها، بزرگان هستند. قرار دادن آنها در موقعیت‌های کمیک، دکتر نتیجه‌گیری می‌کند که طنز عمدتاً معطوف است به از حیثیت افتاختن قدرت و جلوه‌های آن. با این اوصاف چرا شریعتی؟ چرا شریعتی که به همه جلوه‌های قدرت نه گفته است؟ چه در زیست شخصی‌اش، چه در حیات اجتماعی‌اش و چه در نوع دینداری‌اش. این از لحاظ ایدئولوژی او، به لحاظ تاریخی هم که اصلاً نیست، چون سال ۵۶ فوت می‌کند. بعد از اوست که انقلاب اتفاق می‌افتد.

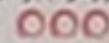
درسته، ولی نقش دکتر شریعتی را در انقلاب که نمی‌توانید

کردن در باب مضامینی مثل عشق، دین یا قدرت بود، فرصتی بود برای جور دیگری حرف زدن. چیزی شبیه موقعیت خیام، خیامی که شاید تعداد ابیاتش به سی جهل نا هم نرسد، اما خیامیت به‌قصد شد برای نوع دیگری اندیشیدن در حاشیه سنت رسمی و مجاز فکر کردن. این تمهید را خود شریعتی هم سال‌ها پیش به کار گرفته بود. از شخصیتی «خودساخته» به نام پروفیسور شاندل نقل قول می‌کرد و رفتارها و موقعیت‌هایی را به او منسوب می‌ساخت. شاندل در آنرا شریعتی همه جا حضور دارد. در حوزه اجتماعی، اسلامی و کوپریات. یا به با اظهار نظر می‌کند و گاه می‌شود در فرسای مشروعیت‌بخش برای خود شریعتی. ماجرا با این نوع جملات شروع شد تا اینکه رسیدیم به یکسری پیامک‌های طنز. اولی‌ش برای من این بود: «هر چی جمله خفه مال من». دکتر علی شریعتی* و بعد تبدیل شده موج البته در این مدته شغل جدیدی هم برای ما درست شد و آن پاسخ به سوالاتی در باب صحت و سقم این جملات بود. پیش آمده که جمله‌ای باشد و شما خودتان هم شک کنید که این جمله را واقعاً خود شریعتی گفته؟ چون بعضی از آن جملات واقعاً زبان نزدیکی به بعضی نوشته‌های دکتر در مثلا گفتگوهای تنهایی دارد.

بله. درسته، بستگی به نوع و توانایی‌های «جاءلان جمله» داشته و البته میزان آشنایی با روح و زبان شریعتی. امروز البته کار آسان تر شده. آنرا شریعتی به شکل برآموز کار بر در اختیار

سوسن شریعتی همانند پدرش (و به قول خودش همانند همه مزینانی‌ها!) اهل شوخی و مطایبه است. بزرگ شدن در خانواده‌ای فرهنگی و اهل گفتگو و فکر، او را فردی آزاداندیش و اهل تساهل بار آورده است. بنابراین با اطمینان خاطر از او خواستیم با ما درباره جوک‌هایی که درباره دکتر شریعتی رواج یافته، به صحبت بنشیند که با بزرگواری پذیرفت و این خود درسی برای ما بود که از مواجهه با کژی‌ها نترسیم. از دید من نتیجه‌ی این گفتگو، سراسر درس و آگاهی‌بخشی است. این اولین تجربه مجله خط‌خطی در یک بحث جدی است و با سوسن شریعتی بحث‌هایی جدی کردیم درباره ریشه اینگونه جوک‌ها، لطیفه‌های قومیتی و... البته به سبک خودمان، با او سوآلهایی طنز آمیز هم مطرح کردیم که در ادامه خواهید خواند!

با تشکر از هادی حیدری و پندرام ابراهیمی



خانم شریعتی، اولین باری که با یک پیامک حاوی جوک راجع به دکتر علی شریعتی مواجه شدید، کسی بود؟ واکنش‌تان چه بود؟

حدود دو سال پیش بود. به دو سال پیش البته قبل از این در فضای مجازی جملاتی منسوب به شریعتی جرح می‌خورد، شریعتی هم چون مشروعیت‌بخش یا امکنکی برای صحبت



بی‌شک بحث انقلاب نیست بحث پس از انقلاب است. بگذارد یک مثال تکراری برهم انقلاب کبیر فرانسه که امروزه به عنوان انقلابی حقوق بشری و لومبیزی تعریف می‌شود و محصول تفکر متفکران عصر روشنگری (دندرو، منتسکیو، روسو و...) است خوب می‌دانیم که فجایعی را هم به بار آورد از جمله اولین ژنوسید (کشتار جمعی) در شمال فرانسه و اندامها و... کزنش اجباری در برابر الهه خرد و انقلابی که با کشتار غیر خودی‌ها آغاز کرد و با حضور فرزندانش ادامه یافت (اندام دلتون و...) تا اینکه ناپلئون می‌آید و بعد از چند سال جمهوریت لیبرتوری را می‌گذارد. در سال ۱۸۱۷ سلطنت‌طلبان برمی‌گردند و در همه کتسها بخشنامه‌های خوانده می‌شود که هر چه می‌کشید از نشر آثار ولتر و روسو بوده است ولتر و روسویی که ده سال قبل از انقلاب مرده بودند این بخشنامه بدل می‌شود به سوزن تصفیه‌هایی که بر زبان مردم کوچک و بزرگ می‌نشیند و بعدها همین شعر را از زبان گلریش، شخصیت کسودک رمان بینواییل ویکتور هوگو می‌شنویم: «خوردم زمین، تقصیر ولتر نبود، افتادم تو خوب تقصیر روسو بود» مفسر، مفسر، مفسر، جرمی اتفاق افتاده، مفسر کیست؟ بر گردیم به سوال شما چرا شرعی‌تی؟ شکی نیست که شرعی‌تی یکی از موثرترین روشنفکرانی است که هوس جایی دیگر، جوری دیگر را سر دل‌ها گذاشت و ما را خواهش و امیدوار به امکان تغییر کرد. اندیشه‌های بود منفرد وضع موجود و امیدوار به یک باید باشدی که نیست امروز، سر خوردگی از واقعیت ما را به همه وعده‌دهندگان و امیدبخشان بدین می‌کند «بیشتر دروغین امید» نوعی واکنش است و التزام در این واکنش تاریخ مطرح نیست. تاریخ ماجرا نشانی از واقعیت دیگری ندارد و آن اینکه شرعی‌تی یک «معضوب علیه» قدیمی بوده است و در حال حاضر هم هیچ اجتماعی بر سر او در قدرت نیست. نسل جدید خود را قربانی یک موقعیت می‌داند و به دنبال مسبب است چه کسی در دسترس تو از شرعی‌تی؟ این وسط نسل امثال من دلخور هم که باشیم تا بایم لب‌هایم برزیم و... خیلی طول می‌کشند!

حالا اتفاقا اشاره خوبی کردید. ببینید خاتم شرعی‌تی، این ماجرا در مملکتی تازه اتفاق می‌افتد که طبق آمار رسمی غیر موثق! چهار میلیون بیسواد مطلق دارد، بیست میلیون نفر تحصیلاتشون زیر سیکه و جمعیت نخبه تحصیلکرده‌اش در حال مهاجرت. در این جامعه مثلا یک مغاز دوازده در فلان شهرستان با یک چوپان در یک دشت با حتی جوان شهری کم حوصله این روزها، چقدر با عقاید و کتاب‌های شرعی‌تی آشنایی دارد؟ ما با قشری مواجهیم که «سواد اینترنتی» دارد، نه سواد کتابی. به جای اینکه حوصله کند و کتابی بخواند یک جمله فست فودی روی ایمیلش می‌خواند و اگر هم اسم شرعی‌تی و کوروش و زرتشت زیر آن باشد، آن را برای بیست نفر دیگر هم می‌فرستد و این دور باطلی می‌تکرار می‌شود. آیا نباید بترسیم که نسل جوان ما با قشر کتابخوان جامعه ما شناختشان از شرعی‌تی منحصر به همین پیامک‌های سهل الوصول باشد و نه عقاید و کتاب‌های شرعی‌تی؟

در لول گفتوگو اشاره شد به دو ماجرای مولی در دنیای مجازی و در شبکه تلفن‌های موبایل از یکسو جمله‌سازی به نام شرعی‌تی چراکه ظاهراً شرعی‌تی مشروعیتش است و از سوی دیگر جوک‌سازی از شرعی‌تی به قصد استهزای متکلی و یا مثلا انتقام جویی اگر حتی بخوانیم همه پرونده شرعی‌تی را محدود کنیم به همین شبکه‌های مجازی و اینترنتی و تلفنی، باز هم می‌بینیم که از موقعیت دوگانه شرعی‌تی در میان نسل جوان به عنوان کلیران صحبت می‌کنیم. یکی اینکه شرعی‌تی منبع

اولین پیامکی که برای من آمد این بود: «هر چی جمله خفته مال منه! دکتر علی شرعی‌تی! او با مزه تریش» «هی کچل! آهسته تر، آخرش ما رو به کشتن میدی!» (شرعی‌تی ترک موتور دکترا چمران!)

مشروعیت شده برای یک عده و از جمله نسل جوان، دوم اینکه بله این نسل جوان استهزای متکلی است و قصد شکستن شرعی‌تی را دارد. دو موقعیت با دو تحلیل متفاوت

یک جورایی هر دوی اینهاست! یک دلیلش بستری است که این جریان در آن اتفاق افتاده، بستر مجازی و پیامک که قابل کنترل نیست از این جهت که یک اتفاق در این فضا قابل کنترل باشد که به کدام جهت برود یا نرود.

درست است، هر دو با هم است هم این است و هم آن. در واقع اینجا جدلی است میان آنهایی که شرعی‌تی را منبع مشروعیت برای یکسری ایده‌ها می‌دانند که از طریق جملات فاسد خود را تکثیر می‌کنند (در نتیجه نوعی محبوبیت) با همه کسانی که برعکس می‌خواهند یا بدل ساختن یک نام به طنز، او را از حیثیت ببندند تا اما اینکه این همه چقدر مبتنی بر شناخت از موضوع بعس شرعی‌تی است بدون شک شناختی است سطحی. شرعی‌تی دهها سال است یکی از جدلیت‌های دو نسل است به چندین دلیل، یکی اینکه متولی نداننده هیچ وقت یک فرات رسمی از او وجود نداشته. تفکری بوده پارانو کمال سال‌هاست این فرات در برابر آن فرات قرار می‌گرفته و به همین

همین موقعیت ایجاد بحث می‌کرده است و این دباوگ یا این زد و خورد را تا به امروز ادامه‌دار می‌گردد اما موقعیت شرعی‌تی به این زد و خورد عاطفی و سطحی محدود نمی‌شود، شرعی‌تی فقط منبع جوک نیست او همچون نوعی تفکر همچنان منبع و موضوع بحثها، نقدها و نظرات بسیاری است. در نشستگها (پایان نامه‌های بسیاری همچنان تولید می‌شود) در حوزه عمومی، در خارج از مرزها موضوع جدلی‌های نظری و نقدهای فکری و اجتماعی بسیاری است آثار او دارد به زبان‌های خارجی ترجمه می‌شود. همین ماه پیش مراسم اختتامیه ترجمه سی و شش جلد مجموعه آثار شرعی‌تی به زبان ترکی در استانبول برگزار شد. هفتاد درصد آثار او به زبان عربی ترجمه شده و از زبان عربی حدود ده جلد به زبان فرانسوی و... این یک سوءتفاهم است که گمان کنیم پرونده شرعی‌تی محدود است به این ماجرای جوک. در همین سال گذشته از دکتر نصر تا پرویز لکنی پرونده شرعی‌تی را رها نکردند. شرعی‌تی طی این سال‌ها بهانه یا فرصت جویی برای بسیاری از پرونده‌های اجتماعی و فکری ما بوده است (از بحث‌هایی مثل نیست سنت و معرفت گرفته تا موقعیت دین یا معنای روشنفکری و...) لاجل دوست و خردهای کتاب پیرامون گذشته او و در بسیاری اوقات نقد طی دو دهه اخیر چاپ شده است آثار شرعی‌تی همچنان پرفروش است (به عنوان متولایی که حق‌تالیف می‌گیرد خدمتشی می‌گویم) حتی بدل شده است به نوعی کالا (کارت پستال سفال آثار خطاطی، فرش بافت و...) حتی تبلیغ کت شلوار نامزدی من حتی در پوست تبلیغاتی یک کالبدیای مجلس (مجلس هفتم بود گویا) دیدم ضمن تبریک سنت ولنتاین و دو قلب متنازل، جمله معروف شرعی‌تی که «خدا با به آن کسی که دوستش می‌داری بیخود که دوست داشتن از عشق برتر است» را هم گذاشته بود روی برگه. واقعا شاهکار بودا خود شرعی‌تی اسم این موقعیت را می‌گذارد «موتوردگی» مکتب



دقیقاً این چیزی بود که می‌خواستیم باهاتون مطرح کنیم! اینکه شریعتی گویی همیشه «ایده‌می» بوده در دهه چهل تا دهه شصت. منع شورا مبارزاتی و انقلابی‌گری و نوع دیگری از اسلام‌شناسی بوده. در دهه هفتاد که جنگ تمام شده بود و دوران بازسازی بود و اندکی رفاه اقتصادی و اجتماعی در جامعه به‌وجود آمد آثار لطیف و عاشقانه و اجتماعی دکتر شریعتی از جمله کوبر و گفت‌وگوهای تنهایی باب شد. سوال من این است که چرا ما در این دهه بود دکتر شریعتی را با جوک‌هایی این چنینی می‌بینیم. چرا به این شکل ایده‌می می‌شود؟ می‌خواهم بگویم در هر دوره‌ای آدم‌های این جامعه چیزی از شریعتی برداشت کردند. یک دوره شورا و پیش مبارزاتی، یک دوره خودسازی درونی، چرا جوان‌های این دوره که اتفاقاً خیلی هم کتابخوان هستند برداشتشان از شریعتی این حملات و جوک‌هاست؟ آیا شریعتی دارد نمود می‌شود؟

به نکته جالبی اشاره کردید است جامعه و دو نسل یا شریعتی همیشه استی بوده است سیال هر بار شبیه خودش به شریعتی مراجعه کرده است. خودی سیال و دستخوش تغییرات البته این سیالیت حاصل اندیشه شریعتی نیز بوده است تفکری مشهوری و چند بعدی با ژورنالی‌های متعدد هر دوی که بسته می‌شده و به عبارتی دمده می‌شده است، از دوی دیگر به ندرت این تفکر پا می‌گذاشته به همین دلیل تا به حال تمام نشده است. بازها طی این چند دهه مرگ شریعتی اعلام شد دهه شصت گفته شد شریعتی به درد انقلاب می‌خورد و به کار سازندگی نمی‌آید در دهه هفتاد گفته شد شریعتی ایندولوژیک انقلابی است و جیب و دمده و برای عصر دموکراسی و جستجوی آزاد حقیقت حرفی ندارد بنیاد فلسفی ندارد دینداری‌اش گزینشی است و کارپردی و... براساس این تجربه می‌توان گفت که زود است برای اعلام مجلس ترجمه جدید البته نمی‌توان این گرایش مسلط اس‌ام‌اس را منکر شد نسلی که همه چیز را «تند زود و سریع» می‌خواهد خیلی دور خیزهای نظری جدی ندارد اما ارتباط این نسل با شریعتی محدود به این همه نمی‌شود حتی اگر بگوییم به جوک‌ها محدود می‌شود و بهانه‌ای برای استپورشنکی یا انتقام‌گیری از وعده‌دهنده امیدهای کذب. باز هم یک اتفاق خوب افتاد. باز هم شریعتی بهانه‌ای شده تا ما بفهمیم بهتره گول امید رو نخوریم و اگر به دنبال امید دیگری رفتیم، حواسمون رو جمع کنیم و بعد هی دنبال مفسر نگردیم و دنبالیم کردن این و آن. بازه نرین پیامکی که راجع به دکتر شریعتی خواندید چه بود؟

همی کچل. آهسته‌تر. آخرش ما رو به کشتن می‌دی؟ (شریعتی ترک مونور. دکتر چمران)

تا حالا شده از این پیامک‌ها چیزی برای کسی بفرستید؟ نه البته نه فقط به این دلیل که علیه شریعتی نباید تبلیغ کرد و نباید اینها را بخش کرد و... بلکه به این دلیل که اصلاً تا همین چندین پیش حتی فرورژد کردن را بلد نبودم. تلفن باز هم نیستیم با دنیای مجازی هم از اساس میانه‌ای نداریم. چرا جامعه ما با اینکه به همه چیز می‌خندد (قومیت‌ها، بزرگان، گرانی) ولی باز خیلی زود عصبانی می‌شود؟

این را روان‌شناسان و جامعه‌شناسان باید بگویند. از دلایل روان‌شناسی و اجتماعی که بگذریم، من نمی‌دانم شاید شود گفت دلیلش در فرقی است که میان لست‌هزاد (Ironi) و طنز (Humour) وجود دارد. اولی دیگری را سوزده می‌کند و می‌خسند چون به قصد تخریب دیگری است و کمتر پای خودش به میان می‌آید در طنز «هن» نیز سوزده است و جزئی از یک موقعیت کمیک الزاماً به قصد تخریب نیست بلکه فراهم آوردن نوعی امکان است برای فاصله گرفتن از یک موقعیت از جمله از خود و پیدا کردن نوعی نگاه انتقادی این طنز است که موجب پیدا شدن نوعی روحیه اساهل و پیش‌باختانه کردن امور می‌شود و نه استهزاد. خندیدن همیشه معنایش شرح صدر نیست کسی که فقط به دیگری می‌خندد، معلوم نیست پای خودش که به میان می‌آید هم‌مقدر اساهل نشان دهد استهزاد و طنز هر دو می‌خندند. اولی خندیدن است به دیگری و به قصد تخریب، دومی خندیدن به یک موقعیت است از جمله به خود. اولی مانع عصبانی شدن نمی‌شود، دومی شرح صدر است و تمرینی است برای کنترل خشونت و بالا بردن سقف اساهل. ما عادت داریم بیشتر به دیگری بخندیم.

خاتم شریعتی کمی هم آسیب‌شناسی کنیم این موضوع جوک‌های قومیتی راجع به ترک و لر و عرب و... واقعا تبدیل به یک معضل شده. فکر می‌کنید دلیل رواج این گونه جوک‌ها چیست؟

بسیار خنده‌انگیز می‌توان آورد. جامعه چند هویتی چند قومیتی و چند زبانی را بدل ساختن به ملت امری متاخر است و براساس الگوهای مدیریتی متعددی اتفاق افتاده است. باز مثال فرانسوی‌ها را می‌زنم. در انقلاب فرانسه مثل ژاکوینی برای ایجاد این «همای ملی و متحدالشکل کردن، از طریق حذف ختن شخصیات فرهنگی و مذهبی و قومی عمل کرد مردمان شمال فرانسه (بروتاین) خوششان را بیشتر از اینکه فراتر بدانند ست می‌دانند. در انقلاب فرانسه هم پیوستند به سلطنت‌طلب‌ها و نقش ستون پنجم را برای ارتش اتریش بازی کردند و سرکوب شدند یا مردمان کرس در جنوب فرانسه و... از این جوک‌ها در مورد قوم‌ها هنوز هم برقرار است. در بلژیک مردمان فلامان، در ایتالیا مردمان شمال ایتالیا علیه جنوبی‌ها (جنوبی‌ها را اصلاً ایتالیایی نمی‌دانند و می‌گویند عربند و...) الگوی آمریکایی، تکثر غیرژاکوینی است و با به رسمیت شناختن تشخیص‌ها عمل می‌کند. تسلط برای ایجاد یک «همای مشترک» از

راه‌های مختلفی می‌رود و خلق الگوی متمرکز و تک یکی از آن راه‌ها است. در ایران همین الگوی ژاکوینی از قرن پیش باب شد و رضا شاه نماد آن سیاست بود. طنز نیز معمولاً به عنوان ابزار از حیثیت انداختن و مرعوب کردن در همین راستا به کار برده می‌شود. شما را به کمک طنز ایزوله می‌کند تا شبیه او شوید. این مدیریت متمرکز و تک الگوی تکثر، ضد خودش را در خودش

باز هم یک اتفاق خوب افتاد. باز هم شریعتی، بهانه ای شده تا ما بفهمیم بهتره گول امید رو نخوریم و اگر به دنبال امید دیگری رفتیم، حواسمون رو جمع کنیم و بعد هی دنبال مفسر نگردیم و دنبالیم کردن این و آن

ایجاد می‌کند و موجب...

موضوع این است که شما به مدیریت تکثر در جامعه اشاره کردید، اما ما بسیار می‌بینیم که خود مردم و بیکره جامعه، با تعریف کردن این جوک‌ها و تکثیر جوک‌ها از طریق مثلا پیامک به این تحقیر دامن می‌زنند. این دیگر ربطی به الگوی مدیریت تکثر ندارد. این تخریب جامعه توسط خود جامعه است؛ یعنی به فرهنگ اجتماعی خود ما ربط دارد. بله در این شکل از تحقیر دو اتفاق می‌افتد: یا شما پناه می‌برید به دامن کسی که شما را تحقیر کرده... درست مثل بچه‌ای که از مادرش کتک می‌خورد ولی به دامن او پناه می‌برد (دیالکتیک سوردل) و به این ترتیب می‌شوید «منتشبه» تغییر لهجه می‌دهید، تغییر تیپ و رفتار... یا اینکه برعکس موضع می‌گیرید، گارد می‌گیرید، همانی که هویت‌گرایی نام دارد درست همان نسبی که در سطح جهانی کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه یافته برقرار می‌کنند در سطح داخلی هم همین‌طور است. یک الگوی مرکزی ایده‌آل تعریف می‌شود و برای تحقیر آن هر گونه تفاوت و تشخیص را به سخره می‌گیرد تا تو را شبیه مرکز کند. پیش‌داوری‌های فرهنگی و ناتوانی در فهم «تفاوت» و برقراری رابطه با هر کسی که شبیه من نیست بستر مناسبی است برای بازی با آن. فرهنگ اجتماعی ما به تعبیر شما از یک سو تکه پاره است و از سوی دیگر تمرکزگرا و تک‌الگوی این دیالکتیک میان تکثر و در عین حال شکل دادن به یک «ها» را نتوانسته است صورتبندی کند.

بسیار خنده‌انگیز از این بحث می‌آیدم بیرون! شما خیابان‌های تهران را به نام جدید می‌شناسید یا به نام قدیم؟ من بچه تهران نیستم. تا پنجم دبستان مشهد بودم. در سال‌های قبل از انقلاب که ایام بچگی بوده است و مجوز تردد به جز در فاصله خانه تا مدرسه نداشتیم. بعدش هم که غربی طولانی. در نتیجه تهرانی که می‌شناسم و در آن تردد می‌کردم، به بعد از انقلاب و سال‌های اخیر برمی‌گردد با اسامی انقلابی. به جز تک و توک خیابان‌های اصلی شهر (بلوار قیامت و خیابان‌های متصل به آن).

خب یعنی جاده شمیران را می‌شناسید یا خیابان شریعتی (یا نام خیابانی در تهران، یا نام قدیم جاده شمیران که بعد از انقلاب به خیابان دکتر شریعتی تغییر نام یافت) (می‌خندد) خیابان شریعتی را بیشتر. خانه ما جمشیدآباد بود و طرف جاده شمیران فقط برای کباب خوردن می‌رفتیم. داخل خیابان شریعتی که راه می‌روید، احساس مالکیت

تولیدی کت و شلوار لاله



عرضت مستقیم کت و شلوار لاله‌ای
قیمت کلید سفارشات شخصی توری

میلاد چمران

کتابچه راهنمای تولید کت و شلوار لاله
بازاریابی و بازاریابی
و سایر خدمات

شماره ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸



پایان سلیم، قاضی

بهتون دست نمی‌دهم!

(با خنده) نه، هرگز! البته فلتزی ذهنی برایم ایجاد می‌کند. نفاذها، اینکه خیلی‌های زیادی به آن ختم می‌شود یا از آن منتفع می‌شوند، ترافیک سرسام‌آور است. شمال را به جنوب وصل می‌کنند، اسکی مغاره‌ها، موبایل شریعتی، سلنوبچی شریعتی (در آغاز انقلاب حتی پادام می‌آید یک مغاره تعمیرات ماشین را با این اسم دیدم، «بچرگیری شیع علوی» کجکلو ندیم، دیدم صاحب مغاره دوستدار شریعتی است) هر کدام از این فلتزی‌ها می‌تواند موقعیت‌های سمبلیک تلقی شود. مطمئنم اگر خود دکتر زنده بود اسباب کلی خنده می‌شد. ولی خوشحالم که اسم این خیابان را مردم گذاشتند و محصول تصمیم‌گیری دولتی نبوده است. در واقع آن زمان (در آستانه انقلاب) صفوف نظام‌کنندگان به منزلت آیت‌الله طالقانی می‌روند تا نام ایشان را روی این خیابان بگذارند (خانه آیت‌الله طالقانی در خیابان هدایت شریعتی پایین) ایشان توصیه می‌کنند که به دلیل وجود حسبه (شاید اسم شریعتی گذاشته شود بعد از انقلاب هم دیگه تغییر نکرد.

سوال دیگر اینکه ماشین مسکوویچ دکتر شریعتی کارت سوخت دارد یا بنزین آزاد می‌زنند!

خیر! ندارد! سال هاست خوابیده این ماشین دست یکی از اقوام ما در مشهد بود تا اینکه در حدود سال ۸۲-۸۳ شهرداری تهران آن را خرید. در واقع آن موقع کارت سوخت نبود هنوز، بنزین سهمیه‌بندی نشده بود! نکته جالب اینکه این ماشین با پای خودش از راه‌آهن تهران به خانه همزه شریعتی در خیابان جمالزاده برگشت بعد از سی سال! یعنی ماشین سرچلی بود! آن هم که خوابیده است سوخت نمی‌خواهد.

الان اگر داشتیدش، با این گرانی ماشین کلی قیمتش بودا خاتم شریعتی شما فلیون می‌کشید!

گهگاه بلغا در سنت خانواده‌گی پدری و مادری من بوده به خصوص ریل می‌کشیدند. گهگاه بر حسب نوسان‌گری در فیهه‌خنده‌های سنتی و پیش‌آمده است.

خب با عد شدن فلیان کشی بین جوان‌ها مشکلی ندارد!

گمان می‌کردم از مد افتاده به هر حال به عنوان معلم اخلاق چرا مشکل دارم! معلم اخلاق به این معنا که خودش همان کاری را که به همه می‌گوید نکند می‌کند! مخالفم، هم به دلیل مخالفت با «مد» و دنباله‌روی و هم اینکه می‌دانم گاهی فلتزی یا نوسان‌گری می‌تواند تبدیل شود به یک سر نوشت محتوم خاتم در بچگی دوست داشتید چه کاره شوید؟

(کمی فکر می‌کند) شاید ناخودآگاه تصویر ابتدائی که دور برم بود، کسی است که می‌نویسد و با کلمه سروکار دارد. یعنی شاید دوست دلتیم نویسنده بشوم خوانندگی را هم دوست داشتم.

فرزندتی دارید؟ دوست دارید او چکاره شود؟

بله، یک دختر، تقریباً معلوم شده که می‌خواهد چکاره شود! الان ۱۸ ساله است و از لول راهنمایی هنرستان موسیقی می‌رود. اگر موزیسین نشود، حتماً انسانی خواهد شد.

دخترتان واکنش خاصی به این پیامک‌ها و جوک‌ها راجع به شریعتی نداشته؟

نه خیلی شاید دلیلش این باشد که خیلی زیر بار این میراث نرفته است. خیر دارد که نوه کسی بودن یا کسی بودن فرق دارد و تا به حال درگیر شدن با این نسبت را به تاخیر انداخته است. خاتم شریعتی، دیروز چه نمایی درست کردید!

(خنده) مطمئن بودم به این سنولات ختم می‌شود! دیروز را پادام نیست ولی فردا فرزند است! آنکه درست کنم، مناسفه وضع اشیریم خراب است.

پس اشیریتون به مادر تون رفته! چون ایشان هم کیاب اکبر و ماست سر کوچه‌شون معروف بودا (اشاره به شوخی دکتر شریعتی با همسرش که به فامیل همسرش می‌گفت: پوران کیاب اکبر و ماست سر کوچه‌اش حرف ننداره)

چرا اغلب ما ایرانی‌ها عادت داریم در تاکسی یا در مغازه میوه‌فروشی، ناخودآگاه ترین بولمان را به طرف مقابل بیندازیم. اما وقتی مهمان به خانه‌مان می‌آید، بهترین میوه را که شاید حتی به بچه‌مان هم ندهیم، جلوی مهمان می‌گذاریم!

عادت‌های دیگری هم داریم؛ خفه‌هایمان از نفاذ برق می‌زنند، ولی رعایت فضای شهری را نمی‌کنیم، بارها دیدیم راننده‌های ماشین‌های سبک را که حین رانندگی اشغال بیرون از ماشین می‌زنند یا مثلاً در انداره در مغازه در مطب، هر جایی که در جایگاه متقاضی هستی، «تو» می‌شنوی، «هرو، بشوین، بردار!» ولی بین خودمان بر تکلف حرف می‌زنیم و فرمایشی و تشریفاتی و ستم‌شما با غریبه، بی‌ادب و با آشنا بر تکلف باید برعکس باشد. در واقع مشکل اینجاست «دیگری»

اصلاً رعایت نمی‌شود! حالا این «دیگری» می‌تواند فرد دیگر باشد، قوم دیگر باشد، عقیده و حزب دیگر باشد. شاید یک دلیلش نبود فضاهای عمومی برای نشستن با دیگری، حرف زدن با دیگری و رعایت دیگری، دوست داشتن دیگری است. و... کمبود این فضاها از قبیل کافه، مثل اجتماعات مثل گلری، جاهایی که بنشینیم و بهمیم لولا یک چیز یا فرد متفاوتی از ما وجود دارد و دیگر اینکه این «دیگری» باید رعایت شود و واقعیت اینست که اینها تمرین، چهار بار که بروید کافه یا گلری و ببینید آدم‌هایی متفاوت از شما هستند، یاد می‌گیرید که همه نباید متحدالشکل و متحدالفکر باشند. وقتی این دیدگاه باشد که همه شبیه هم باشند (توتالیتراسم امر واقع) هر فرد متفاوتی موجب تریس و نگرانی ما می‌شود. در نتیجه حقش را بهش نمی‌دهیم، پایمالش هم می‌کنیم. بنابراین یاد می‌گیریم و نهادینه می‌شود که همدیگر را نادیده بگیریم. حالا می‌تواند بر تلب اشغال باشد در سطح شهر، ندان بدترین پول باشد به دیگری، تو صفا کردن غریبه و پایمال کردن حق و حقوق و...

خب، بفرمایید که بهترین جمله طنزی که از یک دولتمرد شنیدید چه بوده!

«خودم را به مزایده می‌گذارم»

حالا بهترین جمله جدی که می‌خواستید از یک مسئول بشنوید و نشنیدید چه بود!

سوال‌ها دارد سخت می‌شود! راستش جملات خوب و جدی از زبان مسئولان زیاد شنیده می‌شود! با این وجود در حسرت شنیدن یک «بخشید» ساده مانده‌ام.

چرا طنز نویس‌ها و کاریکاتورست‌ها به خاطر گفتن طنز مسرود مؤاخذه قرار می‌گیرند، ولی اگر همان حرف را یک سیاستمدار بزند، کسی به او چیزی نمی‌گوید!

اگر قرار بود در مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی کنید، چمی‌گفتید!

هیچ وقت حتی در تخیل هم چنین جایگاهی را تصور نکردم! در محضر ده هیست نفر صحبت کردن حد توقع ما بوده است. نمایندگی ملت که اینا!

اگر می‌خواستید یک اسم سرخپوستی روی خودتان بگذارید چه اسمی می‌گذاشتید!

اطلاعات من از اسامی سرخپوستی برمی‌گردد به ایامی که فیلم وسترن می‌دیدم. از آنجا (از تیرد برگشته) پادام می‌آید و زیبلیست.

تا حالا اسم دکتر شریعتی استفاده کرداید تا جایی کارتان راه بیندازد!

به ندرت چون نام فامیلی ما شریعتی است که تومانیک در معرض چنین وسوسه‌ای قرار بگیریم، بلکه مزبلی است در تلقی بر سر شریعتی هیچ وقت اجماع نبوده در نتیجه گاه درها را بسته است (سل‌ها بسته بود) با این همه شده است که از این اسم با واسطه یک شخص ثالث استفاده کنم تا دری باز شود. گاه برای خودم، گاه برای دیگری. نه برای دور زدن قانون، بلکه برای اجرای قانون. در حقیقت این نام باعث شده برسم به حق طبیعی شهروندی‌ام مثلاً در یک امتحان نیمه‌عقیدنی برای لیسانس فرزندم در هنرستان موسیقی، پاسخ‌هایی شفاف و نامتعارف می‌دادم و می‌دیدم که ممکن است تیشلفش را به مخاطره بیندارم (چنانچه به دلیل همین پاسخ‌های نامتعارف دوستش رد شد) در میان صحبت‌ها به آن نام دیگرم اشاره کردم موجب عقیبشسی شد و حتی احساس کردم با من همدل است. در نهایت لیسانس لحام شد.

فکر می‌کنید اگر دکتر شریعتی زنده بود چه موقعیتی در دوره کنونی داشت!

می‌شود حسن زده، وقتی خاطرات مربوط به او را می‌خوانید و با کز اکثرش آشنا می‌شوید می‌توان حسن زده شریعتی پاندانشی دارد به نام «مصدرهای خوب زندگی من». از جمله کارهای خوبی که می‌کرده «هدیشدن، عصال کردن، تنها بودن، رنج کشیدن، همه را هیچ انگاشتن و همه را محترم داشتن، خود جزیره خویش گشتن، هرگز کارمند دولت نگاشتن، سیگار کشیدن، سالی یکبار زندان افتادن...» بوده است. چنین روحیه‌ای وضعیتش معلوم است. آزادتر از آن است که شود. او را در نظم مسافر محدود کرد. روشش خلاف کلیشه رایج عمل کردن است. نگاه غیر کلیشه‌ای و انتقادی به همه چیز، در نتیجه فرار گرفتن در اقلیت. به حاشیه رانده شد. بی‌شک اگر امروز بود صفای بلند خاموش‌ها و بی‌صفاها می‌شد. حالا چقدر تحمل می‌شد؟ نمی‌دانم! ضمن اینکه این نش و نفاذ با بیرون رانندگی کردن و این ضرورت مسئولیت‌زیست پرورش فشرده زندگی در سر حفات عمر را کوتاه می‌کند. بنابراین مطمئن نیستم اصلاً عمرش قد می‌داد. عمر ما را که می‌بینید طولانی‌تر از او است. باید به حساب بی‌خیالی‌تر بودنمان گذاشت. سنوالی بوده که اگر دکتر زنده بود با امکان پرسیدنش را داشتید از ایشان می‌پرسیدید!

بله... (فکر می‌کند) سوال‌های زیادی... ولی به طور خاص، یک «بیشتر امید، تا کجا خودش امیدوار بود!» و دوم اینکه «مسلمانی خوبیده را نقد کردید، مسلمانی بی‌فکر را تا کجا پیش‌بینی می‌کردید!»

ممنون خاتم شریعتی بابت این مصاحبه!

